



جریان‌شناسی جنبش دانشجویی  
در ۶ دهه اخیر در گفت‌وگو با علی خضریان

# انجمن اسلامی دانشگاه از زمان ملی شدن نفت حامی کاشانی بود

چگونگی تأسیس انجمن‌های اسلامی دانشجویان، مبارزات قبل از انقلاب، فعالیت‌های دانشجویان بعد از انقلاب و زمینه‌های تأسیس و شکل‌گیری جامعه اسلامی و بسیج دانشجویی مهم‌ترین محورهایی است که در گفت‌وگو با نویسنده کتاب «موج سوم» به بحث گذاشته شد. علی خضریان ورودی سال ۸۱ رشته مکانیک دانشگاه کرمانشاه است که در حال حاضر نیز تحصیلات خود را در مقطع کارشناسی ارشد رشته علوم سیاسی می‌گذراند. وی در سال‌های نه‌چندان دور عضو شورای مرکزی انجمن‌های اسلامی دانشجویان مستقل بود و طی برهه‌ای دیگر نیز در شورای تبیین مواضع سیاسی بسیج دانشجویی فعالیت داشت. از همین رو به سراغ وی رفتیم تا به سبب مطالعات تاریخی وی پیرامون جنبش دانشجویی در کشور و همچنین تجارب عملی او در فضای دانشگاهی، مروری بر عملکرد سه‌تک شکل بزرگ دانشجویی تا مقطع دوم خرداد ۷۶ داشته باشیم.

## ■ در مورد تأسیس انجمن‌های اسلامی توضیح دهید.

رضاخان هنگامی که دانشگاه را در سال ۱۳۱۳ افتتاح کرد دعا کرد که دانشگاه در مسیر اعتلای پهلوی گام بردارد که این دعا خیلی کم‌اثر بود. مدت کمی نگذشت که دانشگاه به یک موتور محرک علیه رژیم پهلوی تبدیل شد، به صورتی که اگر بخواهیم مبارزات ضدپهلوی را بررسی کنیم دانشگاه یکی از آن محورهای اصلی است. سال ۱۳۱۴ به بعد جریان چپی که ریشه‌هایش از دانشگاه شکل گرفت، از درونش حزب توده بیرون آمد. این جریان ابتدا در اعتراض به مسائل صنفی بود که توسط جریان چپگرا پیگیری شد اما این مسائل صنفی زمینه این را ایجاد کرد که جریان چپگرا کم‌کم از سال ۱۳۱۴ به بعد گفتمان غالب دانشگاه شود. انسجام چپ‌ها در دانشگاه دو دلیل داشت؛ یکی تأثیرپذیری دانشگاه از نگاه‌های خارج از کشور و گفتمان‌های غیراسلامی بود

که به خاطر این اتفاق جریان چپگرا توانست جریان اصلی دانشگاه بشود تا جایی که جریان اسلامگرا در دانشگاه هیچ تأثیری نداشت. آقای دکتر حشمت‌الله آزاده یکی از مؤسسين انجمن اسلامی دانشکده پزشکی دانشگاه تهران مطرح می‌کند که ما وقت اینکه برای ناهار و استراحت برویم منزل را نداشتیم و در دانشکده استراحت می‌کردیم و نماز می‌خواندیم ولی فضای غالب دانشگاه به قدری چپگرا بود که اگر می‌خواستیم نماز بخوانیم باید در زیرپله اقامه نماز می‌کردیم که یا مورد تمسخر قرار می‌گرفتیم یا اینکه مورد ضرب و شتم قرار می‌گرفتیم. کم‌کم این سؤال برای ما ایجاد شد که با اینکه یک کشور اسلامی هستیم اما چرا فضای این طرف نرده‌ها (درون دانشگاه) اینقدر متفاوت است و علیه اسلام است؟ جریان چپگرا به دلیل داشتن تشکیلات با وجود اندک بودن بر اکثریت دانشگاه تسلط داشت و ما چون بدون برنامه و تشکیلات بودیم توان مقابله

با اینها را نداشتیم و جناح چپگرا غالب شده بود. لذا به نتیجه رسیدیم که ما هم باید یک تشکیلات در دانشگاه و دانشکده راه بیندازیم و انجمن اسلامی دانشجویان دانشکده پزشکی را راه انداختیم که در ابتدا فقط ۵ نفر بودیم و پس از مدتی جمعیت ما به ۲۰ نفر رسید و کم‌کم افزایش پیدا کردیم. البته آقای آزاده فقط به یک دوره زمانی سال ۱۳۲۱ اشاره نمی‌کند و آقای مهندس بازرگان هم در کتاب خاطراتش به این مسئله ورود می‌کند و بحث را کاملاً باز می‌کند که در کتاب «دفاعیات نهضت آزادی» قابل مشاهده است. این کتاب چاپ بعد از انقلاب است و در خارج از کشور هم به چاپ رسیده است. بازرگان در این کتاب از طریق دیگری وارد بحث می‌شود و به عنوان فردی که خارج از گود ایستاده اشاره می‌کند که در آن زمان در دانشگاه تهران دو دسته بودند؛ یک جریان چپگرا و بهائیت و جریان

جریان بچه مسلمان‌ها محل تجمع و جلسات تفسیر قرآن و نهج البلاغه آیت‌الله‌العقایی بوده و تحت تأثیر آیت‌الله طالقانی آمدند و انجمن اسلامی را راه انداختند

چشم‌انداز دانشجویی

از شرقی زندگی و غربی زندگی تا انقلاب اسلامی

فصل سوم از دفاع مقدس تا سوم تیر



در انتهای دهه ۳۰ در سال ۳۹ در اعتراض به حضور ملکه الیزابت اعتراض می‌کنند. دقت کنید دانشجویان یک دهه مبارزات ضد امپریالیستی خود را قطع نکرده‌اند و به خاطر ورود ملکه الیزابت به تهران دانشگاه را به تعطیلی می‌کشاند

دیگر جریان بچه مسلمان‌ها. عده‌ای هم به چیزی کاری نداشتند یا به قول امروزی‌ها سکولارها و همان طیف زد. جریان بچه مسلمان‌ها محل تجمع و جلساتشان تفسیر قرآن و نهج‌البلاغه آیت‌الله طالقانی بوده و تحت تأثیر آیت‌الله طالقانی آمدند و انجمن اسلامی را راه انداختند و آقای طالقانی هم در کتاب خاطراتش این مسئله را مطرح می‌کند و می‌گوید: «این یک کانونی بود (که علنی هم نبوده چون هیچ یک از افراد خارج از گود این تجمع را به عنوان کانون مطرح نکرده) که اینها در جلسات تفسیر قرآن و نهج‌البلاغه شرکت می‌کردند و به این وسیله تشکیلاتی را به وجود آوردند و انجمن اسلامی دانشجویان را تأسیس کردند.» هسته این افراد (انجمن اسلامی) به دانشکده پزشکی برمی‌گردد. پس انجمن در سال ۱۳۲۱ تأسیس شد و ایجادکنندگان آن از دانشجویان دانشکده پزشکی بودند و دلیل تأسیس به گفته خودشان، ۱- تقابل با جریان چپگرا ۲- اقامه نماز در دانشگاه بوده است. اما دلیل دوم دلیل اصلی است چرا که اختلاف آنها با جریان چپگرا اختلاف سیاسی نبوده و در اختلاف اعتقادی برای اقامه نماز با جریان چپ به مشکل خوردند. در همین رابطه دکتر آزاده می‌گوید: «ما در یکی دو سال اول حتی جرأت نفس کشیدن هم نداشتیم چون تعداد ما کم بود.» لذا این دوره تا سال ۱۳۲۲ را دوره تثبیت جنبش اسلامی دانشجویان باید بدانیم و در این دوره فقط حالت دفاعی داشته‌اند تا خود را اثبات کنند چون تعداد کمی بودند که به نظر می‌رسد در مدت ۸-۹ ماه خوبی خود را اثبات و گسترش دادند.

■ می‌رسیم به سال ۳۲، نقش جنبش دانشجویی و ۱۶ آذر.

جنبش دانشجویی در دهه ۳۰ جزو مؤثرترین جریان‌هایی بوده که در اجتماع، زمینه روی کار آمدن آقای مصدق را فراهم می‌کند. چطور دولت آقای X یا Y را جریانات دانشجویی محصول تلاش خود می‌دانند. دولت مصدق را جریان اسلامگرا محصول تلاش خود می‌دانستند.

■ شما بین خط فکری دانشجویی آن زمان با مصدق در نهایت تقابل می‌بینید یا اینکه در یک خط فکری بودند؟

به نظر من با یک کلمه تحلیل کردن بی‌انصافی است، من می‌خواهم بگویم دغدغه‌های مشترکشان براساس منافع ملی کشور و مبارزه با استکبار خصوصا آمریکا و انگلیس و ملی کردن نفت بوده، شما اینها را با هم و در یک مسیر می‌بینید اما بعضی جاها با هم مخالف شدند: از جمله آنجایی که مصدق و دولتش از روحانیت فاصله می‌گیرند و جریان دانشجویی با او مخالفت می‌کنند. شما حتی یک سند هم پیدا نخواهید کرد که انجمن اسلامی دانشگاه تهران در این مواقع علیه آیت‌الله کاشانی اقدام کند ولی حامی کاشانی بوده است.

■ آیا می‌توان گفت که دولت مصدق سکولار بوده ولی جنبش دانشجویی این‌طور نبوده؟

جنبش دانشجویی روحانیت را یکی از ارکان اصلی تصمیم‌گیری خود می‌دانست و اگر می‌دید روحانیتی مبارز در صحنه است و به دنبال ملی کردن صنعت نفت و مبارزه با استکبار بود، آن جریان برای آنها مرجعیت داشت.

■ پس می‌شود گفت که انجمن اسلامی از دل مسجد هدایت بیرون آمده؟  
بله. نگاه آنها به روحانیت نگاه آقای طالقانی‌وار،

کاشانی‌وار است و این قشر روحانیت در دانشگاه حرف اول را می‌زد. می‌توان گفت در دهه ۳۰ بچه مسلمان‌ها در دانشگاه تهران قوت پیدا کردند و هنگامی که جلوتر می‌رویم نسبت به این تیپ روحانیت مثل شهیدبهبشتی، شهید مطهری، شهید مفتاح و مرحوم جعفری این نگاه بوده و در دهه ۴۰ برای امام(ره) هم همین اتفاق افتاد و فقط درباره آقای طالقانی یا کاشانی صدق نمی‌کند. بخشی از دولت مردمی آقای مصدق بعد از کودتا یا سکوت می‌کنند یا با کودتا کنار می‌آیند ولی جریان دانشجویی نه کنار آمدن سکوت کرد و از موضع خود کوتاه نیامد مثل سال‌های اخیر که گاهی دولتمردان سکوت می‌کنند اما جنبش دانشجویی سکوت نکرد و ۱۶ آذر محصول این اتفاق بود. ۱۶ آذر یک اتفاق یک روزه نبود. متأسفانه امروز جریان غیراسلامگراست که ۱۶ آذر را برای خودش مصادره می‌کند و یک جریان اسلامگرای ناآگاه است به دلیل اینکه جریان مقابل، ۱۶ آذر را به نام خود می‌کند، نگاهش به ۱۶ آذر کم اهمیت می‌شود و می‌گوید که حالا دو تیر شلیک شده اصلا معلوم نیست آیا شهید هستند یا خیر؟ هر دو این جریان‌ها اشتباه می‌کنند. شهید قندچی دوست صمیمی شهید چمران بوده. قندچی عضو رسمی انجمن اسلامی دانشکده فنی بوده ولی آن دو (شریعت رضوی و بزرگ‌نیا) را نمی‌دانم ولی مرتبط بودند. شهید چمران وقتی جریان را توضیح می‌دهد می‌گوید: من با احمد (قندچی) با هم بودیم زمانی که صدای تیر را شنیدیم من پشت ستون‌های دانشکده فنی سنگر گرفتم و احمد نتوانست خود را به ستون‌ها برساند و مورد رگبار قرار گرفت و افتاد زیر رادیاتورهای اطراف دانشکده. احمد به خاطر تیر شهید نشد؛ به خاطر تیری که به رادیاتورها خورد و منفجر شد و آب جوشی که روی احمد ریخت باز هم شهید نشد بعد از اینکه او را به بیمارستان نیروی هوایی می‌برند از تزریق خون به او خودداری می‌کنند و بعد از ۴، ۵ ساعت به شهادت می‌رسد. وقتی قندچی شهید می‌شود او را پیشش دو نفر دیگر خاک نمی‌کنند، می‌برند مسگرآباد. در کتاب خاطرات برادر شهید بزرگ‌نیا که خود از عوامل رژیم بوده آمده که: «ما با خانواده قندچی رفتیم و نبش قبر کردیم و او را آوردیم پیش دو نفر دیگر در امامزاده عبدالله نرسیده به شهرری.» البته آن زمان کسی نمی‌دانست که آنها قندچی را انتقال داده‌اند. حالا بیشترین شمهات را در مورد قندچی مطرح می‌کنند که اصلا اگر کسی توده‌ای باشد یا خانواده‌ای توده‌ای داشته باشد که او را کنار امامزاده دفن نمی‌کنند چون اعتقاد ندارند. تمام خاطراتشان نشان می‌دهد که اینها قبل از شهادت چه رفتارهای اسلامگرایانه‌ای داشتند.

■ در مورد دو نفر دیگر چی؟

خانواده شریعت رضوی تعریف می‌کنند که او بسیار کمک می‌کرده به فقرا و هر موقع علتش را سؤال می‌پرسیدند احادیث را می‌آورده که ما باید کمک کنیم به دیگران حتی برادرش تعریف می‌کند که او بسته‌های غذایی تهیه می‌کرده و در مناطق فقیرنشین تهران پخش می‌کرده و دغدغه‌های اسلامی داشته. قندچی هم همین‌طور، قندچی پرونده دارد در انجمن اسلامی و من متأسفم که انجمن اسلامی امروز در دست کسانی است که این پرونده یا نیست یا نمی‌خواهند ارائه کنند. اصلا انجمن اسلامی علیه حزب توده شکل گرفته و امکان ندارد که حزب توده‌ای باشد و مثل حالا نبوده که

اگر حزب توده بخواهد کاری کند در پشت گروهی باشد. آن زمان حزب توده قوی‌تر از انجمن اسلامی بوده و جو غالب بوده و نیازی نبوده که یک توده‌ای رفتار منافقانه انجام بدهد و در انجمن اسلامی فقط بچه‌های مکتبی بودند. روزنامه جمهوری اسلامی و اطلاعات سال ۵۸ یا ۵۹ خاطرات برادر بزرگ‌نیا را به چاپ رسانده و مسئله بعدی اینکه ۱۶ آذر اتفاقی نبوده را توضیح بدهم.

اولین تظاهرات علیه دولت کودتا ۲۰ مهر یعنی آغاز دانشگاه‌ها بوده و آن روز اولین باری بوده که رژیم وارد دانشگاه می‌شود و از آن به بعد نیروهای ژاندارمری در بیرون از دانشگاه پست می‌داند و بعد در آبان ماه دانشجویان اعتراض می‌کنند و هنگامی این مسئله به اوج می‌رسد که رژیم اعلام می‌کند که نماینده انگلیس ارتباطاتش با ایران برقرار می‌شود. دانشجویان چون ضداستعمار بودند و برای روی کار آمدن دولت مصدق تلاش کرده بودند فکر کردند تمام زحمات آنها بی‌نتیجه مانده است. در ادامه نیز آمریکا یک چک ۴ میلیاردی برای کمک به صنعت نفت ایران می‌دهد و زمانی که اعلام می‌کنند نیکسون می‌خواهد به ایران بیاید دانشجویان علیه چک ۴ میلیاردی به نیکسون اعتراض می‌کنند و به نظر من خاطرات شهید چمران دقیق‌ترین خاطرات آن زمان است و اعتراضات ۱۳ تا ۱۶ آذر را در بر می‌گیرد. پس از اینجا پی می‌بریم که ۱۶ آذر شانس نبوده و یک جریان فکری بوده و تا اواخر دهه ۳۰ ادامه داشته و حتی دانشجویان ماشین رئیس دانشکده را آتش می‌زنند چون با حکومت همکاری کرد. از طرف دیگر در اولین اعتراض جریان دانشجویی به عنوان یک اعتراضی که هماهنگ با «جنبش دانشجویی مسلمان خارج از کشور» بود به حمایت از دانشجویان مصر که مبارزات ضدامپریالیستی خود را در آنجا شروع کرده بودند دانشجویان دانشگاه تهران خیلی متأثر می‌شوند در سال ۱۳۳۵ و اعتراض می‌کنند.

■ در کدام دانشکده؟

به نظر می‌رسد که در مقابل دانشکده فنی این اتفاق افتاده در آن زمان فضای سیاسی دانشگاه تهران جلوی دانشکده فنی بوده و جالب است که جلوی دانشکده فنی دست بچه‌های مذهبی بوده و پاتوق آنها جلوی دانشکده فنی بوده است.

همچنین در انتهای دهه ۳۰ در سال ۳۹ در اعتراض به حضور ملکه الیزابت اعتراض می‌کنند. دقت کنید دانشجویان یک دهه مبارزات ضد امپریالیستی خود را قطع نکرده‌اند و به خاطر ورود ملکه الیزابت به تهران دانشگاه را به تعطیلی می‌کشاند. لذا جریانی که می‌خواهد شهدای ۱۶ آذر را وصل کند به جریان چپ، غافل از این است که آن زمان جریان چپ سکوت کرده بود چرا که جریان چپ هزینه‌ای به نام چان دادن برای این کارها را در ذهن هم نداشت و اصلا در آلمان‌های چپ نیز نیست و این جریان اسلامگرا بود که این کار را کرد و این روز متعلق به بچه‌های اسلامگرای دانشگاه است. لذا اگر بخواهیم دهه ۳۰ را در یک جمله بیان کنیم باید بگوییم: «دهه ارتقای جنبش دانشجویی مسلمان در دانشگاه‌ها است.» البته دهه ۴۰ هم ارتقا هست اما ارتقای کیفی است و دیگر ارتقای مبارزاتی نیست و اولین انشقاق جریان دانشجویی مسلمان هم در دهه ۴۰ اتفاق می‌افتد. همه مبارزین ضد رژیم از جمله جریانات اسلامگرا هیچ‌کس تا سال ۴۲ نفی شاه را نمی‌کرد. نفی استکبار را می‌کردند اما می‌گفتند شاه

فصل ۹۰ از دفاع مقدس تا سوم تیر

چشم‌انداز دانشجویی از شریعت‌زدگی و غیرپزدگی تا انقلاب اسلامی



اصلاح شود. از سال ۴۲ به بعد با محوریت امام جریان دانشجویی هم به این نتیجه رسید که علیه رژیم باید اقدام بکند.

### ❗ در واقع همان مقطع ۱۵ خرداد؟

بله. دانشگاه پلی تکنیک (امیرکبیر) و دانشگاه تهران بعد از انتقال امام از تهران به مدت یک هفته تظاهرات بود. این تظاهرات به قدری گسترده می شود که تبدیل به یک تظاهرات خیابانی می گردد و از طرف دیگر قشر بازار وارد میدان می شوند و بازار و دانشگاه تبدیل به دو قطب اصلی مبارزات بعد از تبعید امام (ره) می شود. محوریت آن حضرت امام (ره) بوده و شعارها این بار رادیکال و علیه شاه است و نه تنها در سال ۴۲ بلکه در سال های بعدی هم سالگرد ۱۵ خرداد را برگزار می کنند. این روز یکی از روزهایی می شود که رژیم هر ساله از آن می ترسد و دانشگاه ها توسط دانشجویان مسلمان به تعطیلی کشیده می شود.

### ❗ در واقع ائتلاف دانشجویان با روحانیت جدی تر می شود؟

بله. از همین سال به بعد به طور «خاص» برقرار می شود و نقاط وصل آن شهید مطهری، شهید مفتاح و مرحوم محمدتقی جعفری است.

### ❗ آیت الله طالقانی چطور؟

ارتباط ایشان با دانشجویان کمتر می شود به خاطر ارتباط مبارزاتی ایشان که جامعه را در برمی گیرد و خود ایشان در خاطراتشان پررنگ به دانشگاه اشاره نمی کند و دوم اینکه رژیم حساس تر می شد به طالقانی. اما از سوی دیگر در اواخر دهه ۴۰ شهیدبهبشتی ارتباطات سنگینی را با دانشجویان دانشگاه تهران برقرار می کند.

### ❗ شریعتی چطور؟

بله شریعتی هم است و اصلاً حسینیه ارشاد به همین دلیل تأسیس می شود. البته شهید مطهری با شریعتی مشکل پیدا می کند و از حسینیه ارشاد می رود و بخش اعظمی از دانشجویان هم از آنجا می روند. اما در همین سال ها که ارتقای کیفی اتفاق می افتد یک جریان دیگری با این جریان مخالفت می کند و نمی پذیرند که ما باید پای سخنرانی مطهری یا مفتاح یا شریعتی یا بهشتی مبارزات خود را ادامه دهیم و روش غلطی را برعهده می گیرند و می گویند مگر ما نباید به سویی برویم که رژیم ساقط بشود؟ رژیم که از پای این سخنرانی ها ساقط نمی شود ما باید سلاح به دست بگیریم. بخشی از این جریان از انجمن اسلامی هم نبوده بلکه شاخه جوانان نهضت آزادی بوده مثل حنیف نژاد که هم جزو شاخه جوانان نهضت آزادی بود هم دانشجوی دانشگاه تهران بود و هم دبیر انجمن کشاورزی. این جریان به سمتی می رود که باید مبارزاتمان را مسلح کنیم و انشاق ایجاد می شود بین بچه مسلمان ها، جریانی که وارد مبارزات مسلحانه می شود ماجراهای تلخی برایش اتفاق می افتد و آن اتفاقات تلخ این است که کم کم اینها به خاطر اینکه به لحاظ تنوریک ضعف داشتند و ارتباط خود را با روحانیت قطع می کنند می گویند که اسلام الگوی دقیقی برای مبارزات مسلحانه ندارد و به سمت الگوبرداری از امریکای لاتین می روند مانند چه گوارا و می گویند درست است که ما مسلمان هستیم اما الگوی مبارزاتی ما الگوی مارکسیستی است. اما این جریان در اواخر دهه ۴۰ به این نتیجه می رسند که ما باید مبارزاتمان را تشکیلاتی تر کنیم و به دنبال تأسیس سازمان مجاهدین خلق



## سؤال ویژه

**فعالین دانشجویی دهه ۶۰ روایت می کنند که تحکیم وحدت از ابتدا رگه های انحرافی داشته و گرایش های آشکاری به سمت جریان چپ داشته است و همچنین بهشت علیه شهیدبهبشتی موضع داشته است این درست است؟**

علت برخی گرایش ها به آن سمت به خاطر مسائل ایدئولوژیک نبوده و به خاطر مسائل عاطفی بوده و این ارتباط چشم آنها را خیلی از جاها کم بینا یا نابینا کرده است. این نوع تفکر در تمام دانشگاه ها بوده اینکه گرایش به آقای خونین ها داشته باشند یا اینکه گرایش به جریان چپ داشته باشند. اثبات این قضیه آنجاست که دانشگاه تهران که به تنهایی دفتر تحکیم را در اختیار نداشته یکی از اعضای مهم این اتحادیه بوده اما این اتحادیه در اواسط دهه ۶۰ بیانیه هایی می دهد که نشان می دهد کل اتحادیه چنین ظرفیت هایی را داشته. این فضا قطعاً بوده و من تأیید می کنم و پتانسیل آن هم موجود بوده به دلیل ارتباطات عاطفی یا تشکیلاتی و نه ایدئولوژیک و تفکیک میان آنها در آن زمان خیلی سخت بوده فکر نکنید که یک جریان دانشجویی خیلی روشن می توانسته بین آقای خامنه ای و آقای خونین ها تفاوتی را قائل بشود.

می روند و بحث فراتر از دانشگاه می رود. لذا اصل سازمان برمی گردد به دانشگاه دیگر کار تشکیلاتی زندگی این افراد می شود و می روند در خانه های تیمی مستقر می شوند و از خانواده های خود جدا می شوند و این باعث می شود دختران دانشجویی که به این سمت می آیند از خانواده خود بیزند، سرانجام سران سازمان به دلیل خلا تنوریک که داشتند اوایل دهه ۵۰ بیانیه رسمی می دهند که ما مکتب اسلام را کنار می گذاریم و ما کاملاً مارکسیست هستیم. در این سال ها وقتی سران سازمان چنین بیانیه ای می دهند در درون دانشگاه کسانی که علاقه مند به سازمان بودند و حتی در خانه تیمی های سازمان

مخفیانه رفت و آمد داشتند و از خانواده های خود بریده بودند در یک دوراهی قرار می گیرند و آمار خودکشی دانشجویان در این مقطع افزایش پیدا می کند مخصوصاً در دختران چون دیگر نه راه پس داشتند نه راه پیش و تنها راه خود را خودکشی می دیدند. البته وقتی می رسمیم در سال های ۵۷ آن جریانی که پای تفکرات فکری مطهری و شریعتی و مفتاح و جعفری و بهشتی آموزش می بیند، جریانی می شود که بعدها به آن «دانشجویان پیرو خط امام» می گویند. دانشجویان پیرو خط امام از همان ابتدای سال تحصیلی ۵۷ فضای غالب دانشگاه را در دست گرفته و مدیریت دانشگاه را به سوی گفتمان امام می برند و حتی با ارشادات امام در اواسط آبان ماه دانشگاه را تعطیل می کنند و دانشجویان از این زمان به بعد مبارزاتشان به خارج از دانشگاه کشیده می شود. البته قبل از تعطیل شدن دانشگاه تهران، در سال ۵۶ دانشگاه تبریز تعطیل می شود. اولین دانشگاهی که در حمایت از انقلاب اسلامی تعطیل شد دانشگاه تبریز بود و مردم به خیابان ها آمدند. بعد از دانشگاه تبریز، دومین دانشگاه، دانشگاه تهران بود و بعد از آن آموزش عالی و آموزش و پرورش به تعطیلی کشیده می شوند و در واقع ۱۳ آبان است که دانش آموزان به خاک و خون کشیده می شوند و دانشجویان آنها را به مسجد می برند و مسجد تبدیل به سنگر جنگی می شود و دانشگاه ها تعطیل می شود تا انقلاب.

❗ می رسمیم به انقلاب، نکته خاصی که در این دو، سه ماه تا انقلاب اتفاق نمی افتد؟

نخیر. مبارزات مردمی است.

### ❗ می رسمیم به مهر ۵۸.

البته در فروردین ۵۸ اتفاقات اولیه می افتد. همان دانشجویان پیرو خط امام با انجمن اسلامی جلسه می گذارند و عنوان جلسه این است که «دستور کار» ما از این به بعد چیست؟

این جلسه بعد از ۱۲ فروردین بوده است. موضوع جلسه این بود که آرمان ما تا الان سقوط رژیم بوده حالا چه کار باید بکنیم در دانشگاه ها. یعنی در واقع طراحی استراتژی مهم ترین مسئله بوده که آقای احمدی نژاد در این جلسه بوده. آقای میرزاآبادی هم بوده و بعضی ها می گویند آقای اصغرزاده هم بوده که من اطلاع ندارم.

### ❗ آقای بی طرف چه طور؟

نه، ایشان نبودند. آقای عباس عبدی هم نبوده و در مراحل بعدی اضافه می شوند. خانم ابتکار هم نبوده. ابتکار از ۱۳ آبان به بعد و آن هم به دلیل مترجم بودن به تیم اضافه می شود و جزو تیم تصمیم گیرنده نبوده و بعضی از دوستان می خواهند ایشان را هم وارد کنند که این طور نیست.

اینها در این جلسه به این نتیجه می رسند که ما باید انقلاب اسلامی را تقویت کنیم و از این به بعد آرمان انجمن های اسلامی می شود «تقویت گفتمان انقلاب اسلامی» که عده ای می خواهند سپاه را تشکیل بدهند، عده ای کمیته امداد را تأسیس می کنند، عده ای جهادسازندگی را تأسیس می کنند و عده ای جهاد دانشگاهی. یعنی بچه های انجمن اسلامی این کار را برای تقویت انقلاب اسلامی انجام می دهند. در واقع تقسیم کار در فروردین ۵۷ اتفاق می افتد. اما دستور کار دومی هم در جلسه بعدی خود قرار می دهند و آن اینکه ما چگونه این استراتژی را پیاده کنیم؟ ما که اینقدر نیرو نداریم.

بچه های پیرو خط امام تا زمان تشکیل اتحادیه درگیر انقلاب فرهنگی هم می شوند چون در دانشگاه ها می بیند که هیچ خبری از انقلاب اسلامی نیست و هرکس دارد گفتمان لیبرالیستی و مارکسیستی خود را جلو می برد و جریان چپ در حال قوت گرفتن است

## چشمش دانشجوچی

از شهری زندگی و فریب زدگی تا انقلاب اسلامی







**آقای جباریان**  
**میرفت**  
**انتقاد می‌کرد!**  
**آقای موسوی**  
**خوبی‌ها**  
**میرفت برای**  
**انتقاد خانم**  
**کدیور میرفت!**  
**آقای کدیور**  
**میرفت!**  
**اینچنین افرادی**  
**میرفتند در**  
**دانشگاه انتقاد**  
**می‌کردند که**  
**خودشان در**  
**دولت دارای**  
**مقام بودند**  
**یعنی دولت**  
**زمینه‌انتقاد**  
**پلستوریزه**  
**خودش را در**  
**دانشگاه فراهم**  
**می‌کند**

برای انجام این استراتژی باید انجمن‌های اسلامی در کنار یکدیگر اتحادیه‌ای را تشکیل بدهند که ما از ظرفیت کشوری خود این استفاده را بکنیم پس اصلاً تشکیل اتحادیه انجمن اسلامی برای تقویت گفتمان انقلاب اسلامی بوده است. اینها نشست دوم خود را در شهریور ۵۸ تشکیل می‌دهند و در آنجا مصوب می‌شود که اتحادیه‌ای شکل بگیرد و اعضای مؤسس این اتحادیه کسانی هستند که در جلسه اول حضور داشتند؛ آقای میردامادی، آقای احمدی‌نژاد، آقای اصغرزاده، آقای بی‌طرف. اما بعد از تشکیل این جلسه این هیأت مؤسس مسئول نوشتن اساسنامه اتحادیه می‌شود. سپس اتفاقی به عنوان ۱۳ آبان ۵۸ می‌افتد که در جلسه هیأت مؤسس از سوی اصغرزاده مطرح می‌شود و آقای احمدی‌نژاد مخالف بوده و آقای احمدی‌نژاد می‌گوید آقای بی‌طرف هم رأی بی‌طرف داد و بقیه موافق بودند.

### گویا طیف علم و صنعت مخالف بودند و نماینده آنها آقای احمدی‌نژاد بوده؟

بله، در آن زمان آقای محصولی هم بوده، آقای ثمره هم بوده. بعد از این جلسه آقای اصغرزاده و دوستانش این طرح را خارج از جلسه پیگیری می‌کنند. اما این اتفاق (۱۳ آبان) باعث می‌شود که این اتحادیه تشکیل نشود چون حلقه‌ای که باید این کار را می‌کرده درگیر کار دیگری شد. این اتحادیه تشکیل نشد تا شهریور ۵۹ که تیم تسخیرکننده لانه جاسوسی هنگامی که پیش امام می‌روند برای گزارش اسنادی که به دست آوردند یک گزارشی را ارائه می‌کنند که در انتهای گزارش این دوستان طرح تشکیل اتحادیه را هم به امام می‌گویند که امام استقبال می‌کند و می‌گوید: «بروید تحکیم وحدت بکنید» و دانشجویان وقتی می‌بینند امام استقبال کرده این کار را جدی‌تر دنبال می‌کنند. حتی بعضی‌ها می‌گویند تحویل لانه به سپاه برای آزاد شدن وقت این دانشجویان بوده تا بروند کار خودشان را دنبال کنند و امام، آقای خامنه‌ای را به عنوان نماینده در دفتر تحکیم وحدت معرفی می‌کنند. چون دانشجویان از امام می‌خواهند تا کسی را برای مشورت معرفی کند و تحکیم وحدت تنها جریان اسلامگرای آن زمان بوده است. البته بچه‌های پیرو خط امام تا زمان تشکیل اتحادیه درگیر انقلاب فرهنگی هم می‌شوند چون در دانشگاه‌ها می‌بینند که هیچ خبری از انقلاب اسلامی نیست و هر کس دارد گفتمان لیبرالیستی و مارکسیستی خود را جلو می‌برد و جریان چپ در حال قوت گرفتن است و بچه‌های پیرو خط امام و انجمن اسلامی برای مبارزه با جریان چپ به سوی انقلاب فرهنگی می‌روند.

### البته یک موضع‌گیری به طور کلی علیه آقای بهشتی در جامعه بوده که سرمایه‌دار و اشرافی است.

بله حتی در جریان مذهبی هم این مسئله مطرح بود و نمی‌توانیم آن را فقط به جریان دانشجویی مسلمان وصل بکنیم. این اشتباه تحلیلی اجتماع بوده و دانشگاه هم تحت تأثیر این اشتباه اجتماعی چنین نگاهی را به آقای بهشتی داشته. البته این نگاه به آقای بهشتی کم‌رنگ و پررنگ بوده برای مثال طیف آقای احمدی‌نژاد و محصولی با شهیدبهشتی ارتباط داشتند ولی فضای غالب علیه شهیدبهشتی بوده است. در زمان تأسیس (اتحادیه) بحث انقلاب فرهنگی هم اتفاق می‌افتد و بخشی از دانشجویان تحکیم درگیر انقلاب فرهنگی هم می‌شوند یعنی

مسئول شناسایی این جور افراد و نیروی اجرایی این مسئله می‌شوند در کنار این مسئله در سال ۵۹ جنگ هم شروع می‌شود یعنی در شهریور ۵۹ که امام می‌گوید «بروید تحکیم وحدت بکنید» در مهر ۵۹ جنگ آغاز می‌شود و بخش عظیمی از بچه‌های پیرو خط امام و انجمن اسلامی درگیر جنگ می‌شوند به طوری که انجمن اسلامی دانشگاه تهران خودش یک اتاق بسیار بزرگ مخصوص واحد جنگ انجمن اسلامی داشته یعنی واحد جنگ محل اصلی بوده و بحث جنگ بچه‌های انجمن اسلامی را درگیر می‌کند و از طرف دیگر بخشی از بچه‌ها درگیر سازمان‌های انقلاب اسلامی می‌شوند. کم‌کم یکسری ظرفیت‌ها از انجمن اسلامی جدا شده و در کشور بخش می‌شوند مثلاً آقای احمدی‌نژاد از تهران می‌رود آذربایجان و آنجا فرماندار ماکو می‌شود. یک عضو اصلی دفتر تحکیم از تهران می‌رود به ماکو یا مثلاً شهید علم‌الهدی یکی از نیروهای اصلی انجمن‌های اسلامی به جنگ می‌رود و شهید می‌شود یا ابراهیم همت که از بچه‌های انجمن اسلامی علامه طباطبایی بوده و به جنگ می‌رود. یا شهید باکری که از بچه‌های انجمن اسلامی بوده یا شهید متوسلیان یا شهید چمران که از ظرفیت‌های تئوریک انجمن اسلامی است به جبهه می‌رود. در واقع بخش اعظمی از بچه‌های اسلامگرا از ظرفیت تشکیلات دانشجویی خارج می‌شوند و در جاهای بزرگتر وارد می‌شوند و در جبهه و در مدیریت اجرایی کشور و در آن کمیته‌ها و سازمان‌های انقلابی توزیع می‌شوند و این باعث می‌شود که بدنه تحکیم ضعیف بشود لذا تصمیم‌گیری‌ها، تصمیم‌گیری همه جریان تحکیم نیست اما تصمیم‌گیری‌ها اجرا می‌شود چون جنبش دانشجویی در دست اینها است. می‌شود گفت شاخه دانشجویی تحکیم در دانشگاه همچنان فعال است و در اختیار این بخش قرار می‌گیرد که ارتباط می‌گیرد با امثال آقای خوبی‌ها و این جریان تبدیل به جریان غالب دفتر تحکیم می‌شود.

### یعنی شما می‌فرمایید این پتانسیل وجود داشته اما بعد از این اتفاقات این گروه حاکم می‌شوند بر تحکیم؟

بله وقتی که جریان اصلی می‌رود این جریان حاکم می‌شود و تصمیم‌گیری می‌شود. مثلاً بیانیه‌ای که در آستانه انتخابات مجلس سوم در حمایت از مجمع روحانیون صادر می‌کند. اینجا اشتباه جریان تحکیم این نبود که از مجمع حمایت کرد. اشتباه اینجاست که از یک حزب سیاسی دفاع کرد حتی اگر از جامعه روحانیت هم حمایت می‌کرد باز هم اشتباه کرده بود. من اعتقاد این است که اصلاً کارکرد جنبش دانشجویی این نیست که خودش را وقف یک جناح بکند و بیانیه حمایت از یک جناح بدهد. این در شأن این جریان نبود و این مسائل دیگری را برای جنبش ایجاد کرد از جمله اختلافات بین بدنه تحکیم با سران تصمیم‌گیرنده که اختلافات در درون دفتر تحکیم شدت گرفت. مثلاً آقای لنگرانی در انجمن اسلامی بوده در دانشکده پزشکی شیراز. آقای نصر در انجمن اسلامی علامه طباطبایی. اینها از بدنه خارج می‌شوند و به تأسیس جامعه اسلامی دانشجویان رومی‌آوردند که این دومین انشقاق جنبش دانشجویی مسلمان است. نه اینکه این جریانی که خارج شد به نفع جریان راست سیاسی کار درستی کرد بلکه اصل اشتباه را شورای مرکزی تحکیم کرد.

### در مورد بسیج دانشجویی توضیح دهید؟

من معتقدم که یک بی‌انصافی یا یک تحریف

تاریخی از سوی یک جریانی امروز می‌خواهد در دانشگاه اتفاق بیفتد که ما خوب هم نتوانستیم از آن دفاع کنیم و آن هم در حق بسیج است. اعلام بسیج به عنوان یک جریان نظامی در درون دانشگاه‌ها بی‌انصافی است. دلیل آن هم این است که امام دو بار بیشتر فرمان تشکیل بسیج را صادر نکرد. یکی بسیج مستضعفین و یکی هم بسیج دانشجو و طلبه. امام هر دو این فرمان‌ها را در زمان صلح صادر کرد. امام هیچ وقت فرمان تشکیل بسیج را در زمان جنگ نداد. بسیج مستضعفین را در سال ۵۸ صادر می‌کند قبل از جنگ و در پیام امام برای تشکیل بسیج مستضعفین مسئله جنگ نبوده، هرچند هنگام جنگ همه نیروهای انقلاب در خدمت اینکه دشمن خارجی را دفع بکنند قرار می‌گیرند اما فلسفه تشکیل جنگ نبوده، دوم اینکه پس از بسیج مستضعفین، ۸ سال جنگ را تجربه کردیم اما امام هیچ‌گاه دستور ندادند که بسیج دانشجویی و طلبه شکل بگیرد. امام هیچ‌گاه همچنین پیامی صادر نمی‌کند چون که در همان زمان جمعیتی که از مردم و دانشجو و طلاب می‌رفتند کفایت می‌کرد و نیاز به تأسیس سازمان جدیدی نبود. یعنی امام به دنبال ساخت تشکیلات برای جنگ نبود بلکه جنگ را مردمی اداره کرد و در آذر سال ۶۸ و بعد از پایان جنگ امام دوباره فرمان تشکیل بسیج دانشجو و طلبه را اعلام می‌کند. یعنی امام می‌خواهد یک مأموریت جدیدی را برای دانشگاه و حوزه در دوران صلح تعریف کنند و این مسئولیت را برعهده جریان بسیج به عنوان تفکر بسیج قرار می‌دهند که البته آن پیام، پیام ماندگاری است که معلوم است نگاه امام نگاه جنگی نبوده و من معتقدم ما کم‌کاری کردیم در معرفی دقیق بسیج دانشجویی در درون دانشگاه به دلیل اینکه سرفصل‌های دقیق آن را نیاوردیم در دانشگاه عرضه کنیم. من کمتر دانشگاهی را دیدم که بر روی پیام حضرت امام کار مبنایی کرده باشد. برای اینکه کارگروه‌های خود را در بسیج شکل دهد. کم‌کاری از ماست که باعث می‌شود بسیج دانشجو و طلبه در دانشگاه امام صادق شکل بگیرد که بعد از آن در دانشگاه‌های بعدی شکل می‌گیرد که زمینه تأسیس سازمان بسیج دانشجویی را ایجاد می‌کند که یک اتحادیه کشوری می‌شود که بعداً اساسنامه خود را شکل می‌دهد. بسیج در سال ۷۰ شکل می‌گیرد، اما بعد از اینکه بسیج دانشجویی شکل می‌گیرد و جامعه اسلامی هم شکل می‌گیرد ما دارای سه تشکیلات اسلامگرا می‌شویم که البته گفتمان غالب در اختیار بسیج بود به دلیل نوع رویکرد و گفتمانی که در اجتماع ما غالب بوده یعنی دانشجویان که وارد می‌شدند هنوز در گفتمان بسیج و جنگ بودند و رویکرد آنها و آرمان خود را در بسیج دنبال می‌کردند یا فرزند شهید بودند یا خودشان جبهه بودند یا اصلاً فضای اجتماعی فضای بسیج بود و بسیج به سرعت ارتقا پیدا می‌کند و فضای جریان اسلامگرا را په دست می‌گیرد.

### تقریباً می‌توان گفت در آغاز منفعل‌ترین تشکیلات «جامعه اسلامی» است؟

بله اول جامعه است اما در سال ۷۲ و ۷۳ به بعد منفعل‌ترین تشکیلات در دانشگاه می‌شود انجمن اسلامی و جامعه فعال می‌شود و مهمترین دلیل منفعل شدن انجمن این است که انجمن و دفتر تحکیم منتقد اصلی سیاست‌های اقتصادی آقای هاشمی بود و دولت آنها را زمین می‌زند به دلیل اینکه این دولت اصلاً انتقاد را نمی‌پذیرفت. در آن



مقطع نفس انجمن اسلامی را کشیدند و مأمور کشیدن نفس اینها آقای معین بود. ایشان مأمور بر خورد با منتقدین بود.

### مثال می‌زنید؟

مثلاً در دانشگاه تهران یک همایش قرار بود برگزار شود در خصوص بررسی و نقد اقتصاد لیبرالی از طرف دفتر تحکیم که آقای احمد تولگی یکی از اصلی‌ترین طراحان و پیشنهاددهندگان این اتفاق بوده اما برای اینکه این نقد شکل نگیرد دولت کل آن همایش را از بین می‌برد و آن سال تحکیم حتی انتخاباتش را نمی‌تواند برگزار بکند یعنی تا این حد به تحکیم ضربه می‌زند فقط به دلیل اینکه می‌خواستند نقد لیبرالیسم بکنند و خود حضرت آقا در سخنرانی‌های آن سال بشدت مشی ضدلیبرالی داشته اما دولت با دست آقای معین مانع این اتفاق می‌شده. مثال دوم اینکه در کنار این مسائل خروج یک عده از دانشجویان از انجمن اسلامی و تأسیس انجمن اسلامی دانشجویی که برای ضربه زدن به انجمن اسلامی دانشجویان شکل گرفت که توسط خود وزارت علوم رخ داد. ما پرتیراژترین و منسجم‌ترین نشریه دانشجویی را در تاریخ جنبش دانشجویی در آن سال‌ها داشتیم که توسط انجمن اسلامی دانشجویی به عنوان «پیام دانشجو» که آقای [طبرزدی] مدیرمسئول آن بود، منتشر می‌شد. و آقای [طبرزدی] از همین روزنامه توانست در انتخابات ۷۶ کاندیدا بشود و این جریان اولین جریانی بود که کلمه «امام» را برای حضرت آقا به کار بردند یعنی امکان نداشت بالای هر شماره کلمه امام خامنه‌ای را به کار نبرد یعنی ظاهرسازی اینچینی و در زیر این ظاهرسازی هم منشی با کارگزاران و لیبرال‌ها بود و به سرعت در دانشگاه‌ها با حمایت دولتی دفاتری را می‌گیرند و شروع به فعالیت می‌کنند.

### موضع دولت چه بوده؟

نکته اینجاست که آقای هاشمی مانع این انتقادات می‌شد و انتقاد معنایی در دانشگاه نداشت. دانشگاه که محل بروز گفت‌وگو آزادی است و محل بروز انتقاد است اما کسی چنین اجازه‌ای نداشت شما فکر کنید جامعه چه وضعیتی نداشت اگر در آن زمان کسی از دولت انتقاد می‌کرد. آقای هاشمی به عنوان معاون نظام و یار رهبری و رهبری به عنوان نایب امام‌زمان (عج) مطرح می‌شد و به همین خاطر هر آن کسی که با آقای هاشمی ارتباط داشت از این فرمول وصل می‌شد به امام زمان و با این فرمول هر کس انتقاد می‌کرد مخالف نظام بود و مخالف انقلاب. در حالی که بچه‌های تحکیم در آن زمان واقعاً ضدانقلاب نبودند اما ضدانقلاب از آنها ساختند. محصول بسیاری از ریزش‌های جریان‌های اسلامگرا از درون تحکیم انتساب غلط آنها به ضدانقلاب در آن زمان بود. در آن سال‌ها که بچه‌های مذهبی در تحکیم بودند حاکمیت در درون کلونی که در اختیار کارگزاران بود از آنها ضدانقلاب ساخت. این جریان انجمن‌های اسلامی از این سال به بعد دچار یک اشتباه استراتژیک می‌شود و آن هم این بود که تحکیم یک شورایی داشت به نام شورای گزینش. این شورا مسئول بود که در سطح دانشکده‌ها، دانشگاه و اتحادیه فعال باشد تا کسانی که می‌خواهند بیایند در شورای مرکزی، گزینش بکنند و گزینش بسیار شدیدی بود. (سال ۷۲ تا ۷۵) و آنها این گزینش را برمی‌دارند البته طی یک روند.

### دلیل برداشتن گزینش چه بود؟

دلیل برداشتن گزینش این نکته است که زمانی که بسیج شکل گرفت و گمتمان غالب دانشگاه‌ها شد، جامعه اسلامی شکل گرفت و انجمن مسئول چپ سیاسی شد. جریان اصلی اسلامگرا می‌رفت به بسیج. جریان راست سیاسی اسلامگرا می‌رفت در جامعه اسلامی. جریانی که حامی راست دولتی هم بودند می‌رفتند انجمن اسلامی دانشجویی و یک جریان حداقلی به نام جریان چپ سیاسی اسلامگرا می‌ماند که می‌رفت انجمن اسلامی و این حرف که ما خواستیم گزینش را برداریم دروغ است. توجیه این بود که همه بچه مسلمان‌ها می‌رفتند انجمن اسلامی ولی زمانی که بسیج شکل گرفت دیگر کسی به سمت انجمن نمی‌رفت مگر تعداد اندکی. پس به ناچار آنها رفتند به سوی که گزینش را نادیده بگیرند چون ورودی نبود و حق انتخابی نداشتند. این اتفاق در کنار رفتن نیروهای ارزشی از انجمن اسلامی زمینه ورود یکسری از نیروهایی را ایجاد کرد که کم‌کم نگاه سیاسی بر نگاه اسلامگرایانه غالب شد ابتدا سؤال می‌کردند شما طرفدار کدام جریان هستی؟ اگر طرفدار آن جریان دلخواه نبود هر چقدر هم که مذهبی بود نمی‌توانست وارد انجمن بشود. این نگاه غلط بود و این غالب شد.

یقیناً من هنوز مطمئن نیستم بچه‌های انجمن اسلامی در سال ۷۵ و ۷۶ از این بازی سیاسی خطرناک مطلع بودند یا نه ولی در این بازی نقش ایفا کردند. در مجلس چهارم حتی یک کرسی هم به جریان چپ سیاسی نرسید. در مجلس پنجم جریان چپ یک حداقلی را به مجلس فرستاد. در کنار اختلافی که در جامعه روحانیت افتاد و لیستی به نام «کارگزاران سازندگی» به عنوان انشقاقی از جریان راست سیاسی لیستی وارد شد به نام «حامیان دولت سازندگی» یا همان «راست دولتی». این دو دسته در مجلس با هم فراکسیونی را تشکیل دادند به نام «فراکسیون حزب‌الله». از جریان راست سیاسی امثال آقای مهاجرانی و جریان چپ سیاسی مانند مجید انصاری وارد مجلس می‌شوند و یک اقلیت قوی شکل می‌دهند. این جریان اقلیت قوی یک استفاده موقف سیاسی می‌کند از آقای هاشمی و آن زمانی است که در آستانه انتخابات ریاست جمهوری دوم خرداد، اختلاف نظر پیدا می‌کند با جامعه روحانیت. آقای هاشمی بر روی آقای ولایتی تأکید داشت و جامعه روحانیت بر روی آقای ناطق نظر کرده بودند که سرانجام آنها آقای ناطق را معرفی می‌کنند. بعد این اختلاف فراکسیون اقلیت که بخشی از آنها حامی آقای هاشمی بودند با جریان چپ سیاسی جلسه‌ای را با آقای هاشمی برگزار می‌کنند و می‌گویند «هر آن کسی که مورد نظر شماست را ما معرفی کنیم.» البته آقای هاشمی را اقلیت می‌کنند که اگر گزینه از جناح راست باشد دوباره جامعه می‌برد. چون در جناح راست کلونی بیشتری دارد.

پس ما باید خودمان را در جریان چپ تعریف بکنیم اما چپیی که مورد تأیید شما (هاشمی) باشد و بعد به سوی خاتمی سوق می‌دهند. اما نقش تحکیم در این میان چیست؟ این است که باز شدن فضای انتقاد به دولت آقای هاشمی در خود دولت آقای هاشمی اتفاق می‌افتد. بچه‌های تحکیم ادعا می‌کنند که دولت خاتمی محصول ماست. دولت آقای هاشمی که اجازه انتقاد نمی‌داد چطور در سال ۷۵ اجازه انتقاد می‌دهد؟ البته این نکته هم مهم است که چه کسانی در دانشگاه انتقاد می‌کردند؟ عطاءالله مهاجرانی می‌رفت و انتقاد می‌کرد در حالی که خود

این آقا با جمعی از کارگزاران به مجلس رفته بود. این آقا چطور منتقد آقای هاشمی است؟ آقای حجازیان می‌رفت انتقاد می‌کرد آقای موسوی خوینگی‌ها می‌رفت برای انتقاد! خانم کدیور می‌رفت! آقای کدیور می‌رفت! اینچنین افرادی می‌رفتند در دانشگاه انتقاد می‌کردند که خودشان در دولت دارای مقام بودند یعنی دولت زمینه انتقاد پاس‌توریزه خودش را در دانشگاه فراهم می‌کند و بچه‌های تحکیم چون تشنه انتقاد به این دولت هستند در این بازی مهمترین ظرفیت شناخته می‌شدند برای محل برگزاری این جلسات و به درستی ادعا می‌کنند که زمینه حضور دولت خاتمی را ما فراهم کردیم. ۷ سال از دولت آقای هاشمی حتی اجازه نفس کشیدن هم بچه‌های تحکیم نداشتند اما در یک سال آخر به صورت کنترل شده از این تشنگی بچه‌های تحکیم استفاده می‌کنند و فضای انتقادی را در آن محورهایی که مورد نظر خودشان بوده فراهم می‌کنند لذا کسی با گفتمان عدالت به اینها ایراد وارد نمی‌کند. کسی نسبت به رانتهای شرکت نفت انتقاد وارد نمی‌کند!

### در کدام محورها انتقاد وارد می‌کنند؟

در محور نبود آزادی، در بسترهای سیاسی برای اینکه دولت خاتمی روی کار بیاید و هنگامی که دولت جدید روی کار می‌آید در این بسترها هیچ اتفاقی نمی‌افتد یعنی مدیران میانی همچنان از کارگزارانند حتی مدیران ارشد یعنی بدنه کارگزاران سر کار می‌ماند. من قبول ندارم که با آمدن دوم خرداد تحکیم ناگهان از بین رفت، بعد از ۷۶ خیلی از بیانیه‌ها و رفتارهای تحکیم نشان‌دهنده رفتار اسلامگرایانه آنها است یعنی دفتر تحکیم ۹۰ روز بعد از دوم خرداد، روز عید غدیر که آقای منتظری آن رفتار غلط را مقابل آقای خامنه‌ای انجام می‌دهد. در حمایت از آقای خامنه‌ای یک هفته دانشگاه را سیاهپوش می‌کند. قصد دارم بگویم این جریان چقدر تدریجی تغییر کرده و ناگهانی تغییر نکرده. اول مسائل سیاسی غالب می‌شود بر اسلامگرایان، بعد دوم خرداد غالب می‌شود بر چپ سیاسی بعد از خود تحکیم در انتخابات ۷۸ تحکیم می‌شود یکی از اجزای دوم خرداد برای بستن لیست انتخابات مجلس ششم که فاطمه حقیقت‌جو سهمیه تحکیم بود. یعنی تحکیم مثل کارگزاران مثل مشارکت سهمیه داشت در جبهه دوم خرداد. موسوی خوینگی‌ها هم از لیست تحکیم به مجلس راه پیدا می‌کند. یعنی در گام بعدی تبدیل می‌شوند به یک جریان حزبی و بعد کم‌کم در درون این فضای سیاسی منافع اقتصادی و مالی پیدا می‌کنند نسبت به مسائل اعتقادی. به تدریج نهاد تحکیم نسبت به مسائل بین‌المللی تغییر می‌کند چون ارتباطات بین‌المللی آنها فرق دارد با ارتباطات اعتقادات آنها و مواضع آنها نسبت به جنگ ۳۳ روزه و ۲۲ روزه تغییر می‌کند. یعنی بسیار تدریجی تغییر می‌کنند که البته در سال ۷۸ در ۱۸ تیر یک نقطه عطفی می‌شود برای تغییر. در مجموع دفتر تحکیم به دلیل اینکه فضای حزبی بر آن غالب می‌شود از فضای دانشجویی خارج می‌شود و تصمیم‌گیران تحکیم از درون دانشگاه به خارج از دانشگاه کشیده می‌شوند یعنی هنگامی که تصمیم‌گیران به اختلاف می‌خورند می‌رفتند پیش ابراهیم یزدی اختلافات خود را حل می‌کردند یا می‌رفتند پیش حجازیان یعنی آنها قاضی این جمع بودند که البته از سال ۸۰ به بعد وقتی اشتباهات تشدید می‌شود به هیچ وجه دیگر این آقایان هم محل رفع مشکلات نیستند.

آقای هاشمی  
مانع این  
انتقادات می‌شد  
و انتقاد معنایی  
در دانشگاه  
نداشت.  
دانشگاه که محل  
بروز گفت‌وگو  
آزادی است و  
محل بروز انتقاد  
است اما کسی  
چنین اجازه‌ای  
نداشت شما فکر  
کنید جامعه چه  
وضعیتی داشت  
اگر در آن زمان  
کسی از دولت  
انتقاد می‌کرد

